

قلعه را بشیرشاه سپرده با اهل و عیال خود در قصبه بساغر آمد و
میگویند که کسی چیزی درکاسه او کرد و قبر او در سواک آن قصبه
درجای نزه واقع شده و حالا مشهور است * رباعی *

ای مرگ هزار خانه ویران کردی
در ملک وجود غارت جان کردی
هر گوهر قیمتی که آمد بجهان
بردی و بزیر خاک پنهان کردی

و درین سال شیرخان^(۲) بتقریب اینکه پورنمل ابن سلطانی مقدم
رای سین شهر چندپیری را که از معظم بلاد هندوستان است تاخته
و اهل آنجا را بقتل رسانیده مقدار ده هزار عورت هندیه و مسلمه
در حرم خود نگاه داشته بود لشکر بر سر قلعه رای سین برده آن را
محاصره نمود و تاریخ محاصره این مصراع یافتند * ع *

قیام بارگه باشد مبارک

و بعد از امتداد ایام قبل شیرشاه عهد و قول داده پورنمل را از آنجا
بوسیله شاهزاده عادل خان و قطب خان نایب پائین (†) فرود آورده
در لشکرگاه خویش جای داد و صد اسپ و خلعت و زر نقد باو
بخشید و بالآخره بفتوی میر سید رفیع الدین صفوی ایلچی که از
سکندر لودی حضرت مقدسه خطاب یافته بود نقض عهد کرده
پورنمل را با اهل و عیال و اطفال نایل مال گردانیده متنفسی از آن
هندوان مفسد متمرک که قریب بنه هزار کس بودند دران معرکه

خلاص نیافت وزن و مرد ایشان لقمه جوهر تیغ یا طعمه جوهر
آتش که بزبان هندی مشهور است گشتند و این کارنامه از آن روز
پاز برجریده روزگار بیادگار ماند رحم الله جامعیها و این واقعه در سنه
خمسین و تسعمایه (۹۵۰) روی نمود بعد از چند گاه از اگره به نیت
جهان کمر بر استیصال کفره فجره ولایت ماروار بسته بر سر رای
مالدیو عمده رایان هند که حکومت ولایت ناگور و بوندھپور و
بر اهل اسلام استیلائی تام داشت لشکری بدیشت از مور و ملخ کشید
و چون یکی از ضوابط شیرشاهی که اصلا تخلف نمی کرد ساختن
قلعه و خندق برگرد لشکر خود بود هر چند غنیم اندک هم باشد
زمانی که مالدیو در نواحی اجمیر با پنجاه هزار سوار چیده و کارزار
آزموده و برگشتن و مردن دل نهاده در مقابله شیر شاه آمد و از ریگ
قلعه و خندق ساختن ممکن نبود شیر شاه با امرای صاحب تجربه کار
دیده درین باب گذارش کرد هیچکدام راهی بآن مقصد نیافتند بیک
ناگاه محمود خان بن عالم خان که نبدیر شیر شاه باشد با وجود خورق
مالی گفت که شاه عالم بنجارهای لشکر را باید فرمود تا خروارها از
ریگ پرمازند و گرد لشکر بچینند شیر شاه را این رای ازو بسیار
مستحسن افتاد و همان ساعت دستار خود بر سر او نهاده ولایت
هدی بنام او مقرر ساخت عاقبت فلک یاری نکرد و اسلیم شاه
بعد از رسیدن به سلطنت از جمله خویشان وارث ملک اول تخت
هستی را از نام آن طفل بیچاره پاک گردانید که الملك عقیم و آنچه او
با ایشان کرد روزگار کینه گذار با اولاد او نیز همان بجای آورد • بیت •
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات • که واجب شد طبیعت را مکانات

الغرض شیرشاه چون یک سر سپاهی خویش را بملکی فمیداد و
افغانان نزد او از هرچه توان گفت عزیز تر بودند نخواست که لشکر
خود را حواله بلامی هندوان جاهل کراز صفت سگسار^(۲) سازد بنابراین
حیله انگیزانه کذابتها از جانب سرداران مالدیو بتعمیه و تلبیص بنام
خود نوشت باین مضمون که وقت آرامتگی معرکه هیچ حاجت
نیست که پادشاه خود مباشر قتال و جدال شود ما خود مالدیو را
زنده گرفته میسپاریم بشرط آنکه فلان و فلان جارا بما انعام فرمایند و
چنان ساخت که آن خطوط بدست مالدیو افتاد و مالدیو بیک قلم
از تماسی امرای خود بدگمان شده شب تنها راه فرار گرفته بازپس
ندید و هر چند سرداران لشکر او سوگندها برخلاف این معنی
خورده میگفتند که از ما هرگز مثل این امرواق نشده و بوقوع
نخواهد آمد و این جمله از تدبیر شیرشاه است که باین فریب سنگ
تفرقه درمیانه ما انداخته فایده نکرد و خاطر نشان مالدیو نشد و
گویا که وزیر و وکیل او بود بدارشتی تمام دشنام بمالدیو داده با
چهار هزار نفر از سرداران گذشته بلکه زیاده نیز بقصد شب خون بر
لشکر شیرشاه دلیر رانده آمد و تمام شب راه غلط کرده وقت صبح
آگاه شدند که لشکر دور ترک مانده و چون کشتش و کوشش قرار داده
امید زندگانی از خود منقطع ساخته بودند دران هنگام که افواج
شیرشاهی طلوع کرد بنابراین عقلی خویش باقوت طالع شیرشاهی
یا غلبه دولت اسلام کفار همه از اطمینان فرود آمده از مرنو بتجدید عهد

بر یک جهتی و یگرونی نموده فوطه در فوطه یافتند و دست بدست گرفته به نیزه سردستی که آن را برچه گویند و تیغ حمله بر فوج افغانان آوردند و شیرشاه حکم کرده بود که وای بر آنکه باین جماعت کراز نهان بشمشیر جنگ کند که خون وی در گردش خواهد بود و افواج فیلان را فرمود تا پیش درآمده پایمال شان کنند و از عقب فیلان تونچیان و تیر اندازان باقی ماندگان را بپاشنی زه کمان نوید اجل داده مهمان عدم آبان گردانیدند و تخته روشن گیتی از نقش تاریکی کفرستان زدوده گشت و یکی از کفار جان سلامت نبرد و فردی از اهل اسلام دران معرکه ضایع نشد و شاعری به ساری فیضی تخلص این بیت دران باب گفته

ناگهان کشت شهی بر سر ملدیو رسید

مات بود از نشانی مهر گویا نقری

میگویند که بعد ازین فتح شیرشاه بارها می گفت که سلطنت تمام هندوستان بیک مشت جوارمی فروخته بودم و از آنجا باز گشته و زنده بودم را به پسر خوبش عادل خان داده رخصت چند روزه فرمود تا سیر قلعه کرده و سرانجام متحفظان آن نموده خود را متعاقب برساند فقیر از ثقات معتبر شنیده ام که روزی درین مفر مید رفیع الدین محدث یگانه مشهور مغفور مبرور که ذکر او سبقت یافت به شیرشاه گفت که آبا و اجداد من همه صاحب تصانیف معتبره بودند در حریمین شریفین درس میفرمودند و در میان قبیلۀ خویش همین من ناقابل مانده ام که بتقریب زر هندوستان و آوازه آن آواره شده ام و عامی مانده ام التماس دارم

که مرا رخصت فرمایند تا آخر عمر رفته چراغ آن بزرگان روشن
توانم ساخت *

چو من مناصب خلف نبودم ز روی دانش مهین صاف را
ز دست من شد کذب پریشان ز جهل من شد دفاتر ابتر
شیر شاه در جواب گفت که مرا درین وادی جای مضایقه نبود
اما شما را برای مصلحتی نگاه داشته‌ام و آن اینست که داعیه دارم
که در اندک فرصت بعون ایزد تعالی و تقدس عرصه دلگشای
هندوستان را از خار کفر پاک ساخته و چند قلعه که مانده^(۱) صدقرب
باندک توجهی تسخیر کرده از کنار دریای شور گذشته تا قزلباش
که سد راه جماعه حاج و زوار بیت الحرام گشته بدعتی در دین
قویم و ملت مستقیم محمدی صلی الله علیه و سلم پیدا کرده^(۲)
مخاربه کنم و شما را از انجا بوکالت و رعایت نزد سلطان روم فرستم
تا میان من و او عقد برادری دینی بسته خدمت یکی از
فرهنگ شریف زاد هما الله شرفا ازو بالتماس برای من بگیریید
انگاه من ازین طرف و خوندگار از انطرف آمده قزلباش را از میان
برداریم و هرگاه که سلطان روم بر سر اد می آید فزوق شده رو باینطرف
می نهد و بعد از معارفت رومی باز بمکان خویش مراجعت میکند
اما اگر از هر دو جانب احاطه کنیم با این لشکر و کثرت جمعیت
که در هندوستان است و بآن شوکت و آتش بازی که در روم
است طاقت مقاومت قزلباش معلوم است و هر چند ملاحظه

(۲) باقی اند (۳ ن) وسلم - اللهم انزلہ المقعد المقرب بالقیام *

میکنیم برای ادای این پیغام غیر از شما کسی را لایق نمی بینم
و محض از برای حصول این مطلب دل پر رخصت شما نمی
توانم نهاد و مخفی نماند که دور نیست که همین حسن نیت
باعث نجات آن پادشاه نیک اعتقاد از آتش با آنکه با آتش رفته
در یوم الحساب شود که حق سبحانه و تعالی اندک پذیر و بسیار
بخش است و حکایت عمر و بن لیت [که بآن کثرت عدت و عدا
که بر جمیع پادشاهان عراق در آفاق ممتاز بود همیشه حضرت
میخورد که چرا در مقتل امام حسین رضی الله تعالی عنه حاضر
نبودم تا دمار از روزگار یزیدیان پلید بر می آوردم و خواب دیدند
ادرا که خرامان در گلزار بهشت میگشت] مشهور است **قُلْ كُلُّ**
يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ - اِی نیته

* بیت *

ای برادر تو همین اندیشه * ما بقی تو استخوان و ریشه
گر گلست اندیشه تو گلشنی * و ربود گلخن تو هیمه گلخنی
و در سنه اثنی و خمسين و تسعمایه (۹۵۴) شیر شاه قلعه
کالنجرا که از قلاع مستحکم مشهور هندوستان است محاصره کرد
و بجد و اهتمام تمام باباطها در اندک فرصت مهیا ساخت و
و هر روز در مورچلهها جنگ می انداخت و در زمانی که سابط
مشرف بر دیوار قلعه گشت و نقب ها آماده شد از هر چهار
طرف حمله آورده کار بردرودیان دشوار ساختند و شیر شاه از
جائی که خود ایستاده بود فرمود تا حقیهای پردازی، تفنگ

اندرون قلعه می انداختند از قضا حقه ازان حقها بر دیوار قلعه خورده
و بزور باز گشته شکست و ریزهای آن در حقهای دیگر افتاد
و آتش در گرفت و سر پای شیر شاه بسوخت و چون پلمه شد
و شیخ خلیل پسر زاده او و مولانا نظام الدین دانشمند نیز درین موزش
یا شیر شاه هم درک بودند و شیر شاه دران حالت هر دو دست پیش
و پس گرفته دویده خود را بخیمه که در مورچل برای او برپا کرده
بودند رسانید و دران بی شعوری هرگاه که اندکی بحال می آمد
قریان بر مردم زده ترغیب برگرفتن قلعه می نمود و هر کس را
که بدیدن او می آمد اشارت بجنگ میکرد تا در غیبت او امرا
مورچل را اهتمام بدشتر از حضور نموده و جان بازیها کرده و با اهل
قلعه دست و گریبان گشته و کار بکار و خنجر رسانیده داد ترکان
و مردانگی دادند و یکی از ثقات بفقیر حکایت کرد که دران روز
حمله که کار هر یکی از اهل مورچلها نمایان و علامات و صورتها
از یک دیگر ممتاز بود میدیدیم که پاهای مسلح مکمل که نه
هرگز پیش ازان و نه بعد ازان در نظر آمد هر تا پا شعار سیاه
پوشیده ملبوس^(۲) و عمامه بهمان رنگ بر سر نهاده و مارا تحریص
و ترغیب برجنگ نموده از بالای سابط خود را درون قلعه رسانید
و هر چند بعد از فتح نشان او جهتم نیانتم و اهل مورچلها دیگر
نیر همین طور نشان میدادند که سواری چند باین لباس دیدیم
که پیش پیش ما میرفتند تا بدرون قلعه در آمدند و غایب شدند

• بیت •

اگر نر بهر شرعستی میان در بندگی گردون

اگر نر بهر دینستی کمر بکشایدی جوزا

و شهرت چنان یافت که دران جنگ مردان غیب بمدد اهل
اسلام آمده بودند و شیر شاه در همان قلق و اضطراب زمان زمان
خبر فتح میگرفت و هوا بغایت گرم بود و هرچند بروی صندل و
گلاب می پاشیدند فایده از التهاب اجل نداشت و تپاکش
ساعت بساعت می افزود •

• بیت •

سینه کز فراق می سوزد • هیچ سودی نداردش صندل

و همین که نوید فتح شنید در ساعت ودیعت حیات عاریتی بداور
جان آفرین جان سندان سپرد و این قطعه در تاریخ وفات او گفته • قطعه •
شیر شاه آنکه از صهابت او • شیر و بز آب را بهم میخورد
از جهان رفت و گفت پیر خرد • سال تاریخ او ز آتش مرد
و نعش او را بسهرام که گور خانه پدران او بود برده مدفون ساختند
و مدت حکومت او پانزده سال و سلطنت پنج سال بود و میگویند
که وقتی که در آئینه نظر میکرد میگفت دریغ که در وقت نماز شام
پادشاهی یافتم •

• ابیات •

ایدل چو خضر آب بقا را چشیده گیر

در برو بحر همچو سکندر رمیده گیر

گر آرزوی ساقی و می در سرت بود

از دست حور باده کوثر کشیده گیر

آرازه بزرگی و جاه و جلال خویش

تا کوه قاف رفته شمار و شنیده گیر
 گر فی المثل به تخت سلیمان نشسته
 روزی چو مور در بن غاری خزیده گیر
 روزی سه چار تار هوس عنکبوت وار
 در گوشه خرابه عالم تنیده گیر
 هر خوبرو که هست رسیدن بآن مهال
 با از بویه^(۲) دل خود آرمیده گیر
 خوابست این جهان به مثل نزد عاقلان
 این خواب را تو عاقبت الامر دیده گیر
 عمر تو قادری چو فسون و فسانه ایست
 افسانه را شنیده و افسون صدیده گیر
 دست اجل چو جیب بقای تو میدار
 دستی برآر و دامن یاری گزیده گیر

اسلیم شاه بن شیر شاه سور

که اسلیم خان باشد بتاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه
 اثنی و خمهین و تصعمایه (۹۵۴) بحسب طلب امر^(۳)
 از نواحی پنده بایلغار آمده باتفاق عیسی خان حجاب و دیگر
 اهل حل و عقد در سلطنت قائم مقام پدر نشست و بخطاب اسلیم
 شاهی مخاطب شد و پسر ملا احمد جنید مشهور این آیه کریمه

(۲) بوادی (۳) امرای پنده بایلغار

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
 الصَّالِحُونَ. تاریخ جلوس وی یافت و عرضه داشتی به برادر بزرگ
 خود عادل خان نوشته در رنتهنپور فرستاد باین مضمون که هر چند
 ولایت مهد تعلق بشما داشت اما چون مسافت راه خیلی بود تا
 آمدن شما در اینجا نتفها متوهم بلکه محقق بود بجهت تسکین آشوب
 روزی چند بطریق نیابت شما محافظت اشکر میدنمایم و بعد از آنکه
 بیائید بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندارم و از کالنجر متوجه اگره
 شد و در نواحی قصبه کوره کههاتم پور خواصخان از مهرند که جایگیر او
 بود رسیده بیعت ضروری نمود چه او بسطانت عادل خان پیشتر
 میل داشت نعبت باملیم شاه و جشن عالی ترتیب یافت و از
 هرنو اجلاس دادند و بعد از آنکه مکتوبات مکرر از اسلیم شاه بعادل
 خان رسید او آمدن خود را موقوف بر اشارت و امتصواب این چهار
 کس داشت قطب خان نایب و عیسی خان نیازی و خواص خان
 و جلال خان جلوانی که هر چهار امرای بزرگ عالی شان آن جمله
 بودند اسلیم شاه این جماعه را بعهد و قول نزد او فرستاد و شرط
 کرد که عادل خان را در ملاقات اول رخصت جایگیر شود و هر جا
 را که از هندوسقان اراده نماید به تصرف او وا گذارد و عادل خان
 باتفاق این امر از نواحی رنتهنپور بفتح پور عرف عیگری آمد و اسلیم
 شاه را از اگره بشکار پور که در اینجا حالا محل پادشاهی امت
 یاستقبال رسیده و یک دیگر را دیده اول مراسم عزا پرسی بجا.

آوردن دل گرمی بسیار اظهار نمودند و بعد از احاطه باتفاق متوجه اگرة شدند و چون اسلیم شاه غازی در حق عادل خان اندیشه قرار داده بود که زیاده از دو سه کس درون قلعه همراه عادل خان نگذارند و این معنی صورت نیامت و جماعت کثیر بهمهراهی او رفتند بضرورت از برای دفع بد گمانیها تملق و چاپلوسی فوق الحد بعادل خان ظاهر ساخته گفت که من تا این غایه افغانان بی پیر را بلطایف حیل نگاه داشته بودم حالا آنها را بشما می سپارم * ع *

بدست را بغمزه ماقی حواله کن

و ادرا بر تخت نشانده خود در مقام اطاعت و انقیاد ایستاد و از روی دنیا داری ها خصوصیت و ملایمت بسیار می نمود و عادل خان هر چند جوانی بود نو خاسته و پسر زور و از زور او حکایتها در میان مردم مشهور است اما چون فراغت دوست و از خدیعت اسلیم شاه و طرح و طرز کار واقف بود بآن معنی رضا نداده بر پا خاست و اسلیم شاه را بهرام و تعظیم مسجد اجلاس داده بیعت نموده تهنیت به پادشاهی کرد و نثار و ایثار واقع شده و اسلیم شاه بموجب وعده که رفته بود عیسی خان و خواص خان را همراه عادل خان ساخته و بیانه را بجایگیر او مقرر گردانیده بآن طرف رخصت داد و بعد از دو ماه غازی محلی را که از محرمان خاص بود برای مقید ساختن عادل خان نامزد کرد و عادل خان این خبر شنیده از بیانه گریخته در میوات نزد خواص خان رفت و خواص خان غازی محلی را طلبیده بهمان زنجیر طلا که برای عادل خان آورده بود مقید ساخت و تمام امرا را بخود متفق گردانیده با لشکر

مگران متوجه آگره شد و قطب خان و عیسی خان نیز که از عمده امرا و ارکان دولت بودند و قرار باتفاق ایشان واقع شده بود بواسطه نقض عهد از اسلیم شاه رنجیدند و باهتمام تمام عادل خان را بمیعادی معین وقت محرمی از شب برات مهربود طلبیدند تا بیعت بر نمایند اتفاقا عادل خان و خواص خان شب برات در سیکری رسیده آن شب را در ملازمت شیخ سلیم چشتی بنوافل و ادعیه احیا کردند و در رفتن باگره توقف واقع شد و وقت مقرری گذرانیده چاشتگاهی بود که بنواحی آگره رسیدند اسلیم شاه مضطرب شده بقطب خان و دیگر امرا بنیاد ملایمت نموده این جماعه را رخصت رفتن پیش عادل خان داد و قصد او این بود که مخالفان را از خود جدا ساخته همان ساعت راه قلعه چنار تنها پیش گیرد تا هزارین و دفاين آنجا را برداشته و سامان لشکر بهرسانیده بار دیگر آمده به محاربه پردازد و عیسی خان حجاب او را از سمتهی این تدبیر و سخافت این رای اطلاع داده از فرستادن امرای خویش نزد غنیم و توجه او بجانب چنار مانع آمد تا اسلیم شاه باجمعی از مقربان خویش و دوسه هزار نفر از نوکران اعتمادی قدیمی بسرعت تمام از آگره باستعداد تمام بجنگ برآمده آن امیرانی را که فرستاده بود باز طلبیده فرستاد و گفت که من از بدسگالی عادل خان در حق شما ایمن نیستم زود آمده ملحق باید شد که سخن میان ما و او بزبان شمشیر است

• بیت •

شمشیر دورویه کار یکرویه کند • اینجا برهول و نامه برناید گاز و امراتی که بعادل خان هم سخن بودند چون اسلیم شاه را در میدان

دیدند از رفتن بجانب او باز آمده داخل افواج قاهره گشتند و در ظاهر اگره محاربه قوی روی داد و شکست بر عادل خان افتاد او تنها بجانب بهته رفت و فرار نمود و خواص خان و عیسی خان نیازی که هر دو باهم جهت تمام و اخلاص بلیک داشتند براه میوات افتادند و بالشمیری که بتعاقب ایشان نامزد شده بود در قصبه فیروزپور جنگ کرده غالب آمدند آخر تاب مقاومت افواج اسلیم شاه نیاورده بجانب کوه شمالی هندوستان که آن را کمرون میگویند رفته پناه بر اجهای آنجا بردند و قطب خان نایب بر سر ایشان نامزد گشته پیوسته ولایت دامن کوه را نهیب و تاراج میکرد و درین اثنا اسلیم شاه بچهار رفته خزاین آنجا را بگوالیار فرستاد و در وقت مراجعت بقصبه کوره کهاتم پور رسیده با جلال خان جلوانی که از امرای قبیله دار افغانان و یکی از هوا خواهان عادل خان بود و اسلیم شاه از توهم بسیار داشت چوگان باخته بمکر و حيله او را در منزل خود آورده با برادرش خداداد نام در زنجیر انداخته بانغانی سپرد که دعوی خون باینها داشت و ببهانه قصاص به قتل رسانیده باگره آمد (†) و از آنجا بگوالیار که آنرا پای تخت ساخته بود - و در مقام قتل و امتیصال جماعت که اتفاق بعادل خان داشتند شده کمر بر کین ایشان چسبست کرد و یگان یگان را چون مهره فرد و شطرنج از بساط دهر بر میداشت و قطب خان نیز هراس یافته از دامن کوه کمرون فرار نموده در لاهور پیش هیبت خان نیازی که شیر شاه او را خطاب

اعظم همایون داده بود رفت و هدیهت خان بموجب طلب
 اسلیم شاه قطب خان را بسته نزد او فرستاد و اسلیم شاه او را با شهباز
 خان نوحانی [که داماد شیر شاه و بر مزید کور که دجال این است
 و حجاج روزگار خود بود] و سیزده چهارده نامی امرا و امرزاد های
 دیگر را بقلعۀ گوالیار فرستاد و اکثری در آن حبس بداروی تفنگ
 قالب تهی کردند (†) و از انجمله محمود خان ولد عادل خان است
 که در سن هفت سالگی بشیر شاه کنگاش قلعه ساختن از ریگ نموده
 شیر شاه او را ولی عهد ساخته بود چنانچه گذشت - و دیگر کمال
 خان کهکرمست که عنقریب مذکور شود و درین سال اسلیم شاه
 اعظم همایون را از لاهور طلب داشت و او عذری آورده خود نیامد
 ولیکن سعید خان برادر خویش را که بشجاعت و متانت رای
 موصوف بود فرستاد و اسلیم شاه او را بمراحم الطاف ظاهری بسیار
 نواخت و بدرجۀ تقرب اعلی رسانید اما در باطن قصد دفع او
 داشت تا روزی اندرون محل تنها طلبیده سرهای امرا را که زنده
 در دیوار گرفته بود مثل زین خان نیازی و غیر آن باو نموده گفت که
 اینها را می شناسی که چه کسانی اند او بعضی را که می شناخت نام برد
 و قبل ازان حال آن امرای مذکور صاحب استعداد را درون حجره
 گوالیار انداخته و بداروی تفنگ آتش زده سوخته بودند الا کمال
 خان کهکرم که در گوشۀ حبس خانه جان او بصیانت پروردگار ماند (‡)

(†) از اینجا تا - مذکور شود - در یک نسخه (‡) از اینجا تا -

در تو کار نکرد - در یک نسخه

و سبب مخلصی او میگویند این بود که همشیره کمال خان که در حباله نکاح اسلیم شاه در آمده بود بر کنکاش مطلع شده خبر برادر فرستاد که امشب محبوبان را لقمه داروی تفدگ سازند و از اندرون چار لحاف پر پنجه و چند مشک آب فرستاد و کمال خان آب بسیار بدان لحافها ریخته و بهپانته غسل خود را از یاران بگوشه گرفته در آن پیچیده و خواب رفته بود که آتش در زدند و همه خاکستر شدند و او زیر لحاف زنده ماند صبح اسلیم شاه پتماشای آن بند یخانه آمده و این را سلامت دیده گفت که اخلاص بمن درست بود که آتش در تو کار نکرد - و اسلیم شاه عهد و موکند باو داده که من بعد مخالفت نورزد او را خلاص ساخت و باتفاق حاکم پنجاب به تسخیر ولایت کهکراں تعیین فرمود تا در آنجا بشوکت رسید و غرض سعید خان که این مرگ مفاجات را مشاهده کرد فرمود تا در راه لاهور امپان داکچوکی بستند و سه شب در میان از آگره بلاهور رفت و پله نیازیان روز بروز گران شدن گرفت و اعظم همایون خطبه بنام خویش در لاهور خواند و اسلیم شاه از همان منزل بازگشته باگره آمد و لشکرهای انبوه از اطراف طلب داشته متوجه پنجاب گشت و سزاوار خان از مالوه درین حرکت بایلغار آمده استمالت بسیار یافت و بعضی مهمات در میان آورده مرخص شد و اسلیم شاه روزی چند در دهلی توقف نموده و لشکر را ترتیب داده عازم لاهور گردید اعظم همایون و خواص خان و عیسی خان (+)

نیازی نیز که از کوه آمده بار مسلح شده بودند با لشکرهای
چون کوه از پنجاب باستقبال اسلیم شاه آمده در ایام اوایل زمستان
ظاهر قصبه انباله جنگی عظیم پیوست و در شب روزی که فردای
آن محاربه خواهد شد اعظم همایون از خواص خان پرسیده بود که
بعد از فتح امر جلوس بر که قرار می یابد او جواب داده باشد که
بر عادل خان که پسر بزرگ شیرشاه ولایت سلطنت است نیازیان گفته
باشند که ملک بمیراث نیت و من غلب ملب - فضیله مقرر بست
این چه معنی دارد که شمشیر ما بزیم و سلطنت بدیگران رسد
خواص خان را که هواخواهی شیرشاه بجان و دل داشت این
داعیه ایشان پهنیده نیفتاد بذابرا آن در وقت اشتعال نایره قتال
جنگ ها کرده و طرح داده از معرکه باتفاق عیسی خان نیازی بدر
رفت و نیازیان داد جلاوت و شجاعت داده از جانب خود تقصیر
نکردند و نزدیک بود که فوج قلب اسلیم شاه را بردارند غایتش
نمک کار خود کرد و کوشش ایشان نمود نداشت * بیت *

زخم تو کز خون تو گوید سخن * چون نمکت خورد به بندد دهن
و سعید خان برادر بزرگ اعظم همایون با جمعی از سواران مسلح
و مکمل بطریق که کس او را نشدند بیهانه مبارک بادی در آمده
خواست که کار اسلیم شاه را تمام سازد و همین می پرسید که پادشاه
کجاست تا تهذیب فتح بدهم فیلبانی از میان فیلانی که اسلیم شاه
را دران حلقه گرفته بودند آواز سعید خان را شناخته نبره حواله او
کرد و از میان چندین ازدحام حلقه فیلان کارنا تمام ساخته
بسلامت بدر آمد و نیازیان گریخته بجانب هندکوت که قریب

زره است رفتند و بقیه را کواران تاراج کردند و بعضی در ناله‌های
 انباله غرق شدند و اسلیم‌شاه تا رهناس غربی تعاقب نموده و خواجه
 ویس مروانی را با لشکر بسیار بر سر نیازبان نامزد ساخته
 بجانب آگره معادلت نمود و از آنجا بگوالیدار رفت که آن را پای
 تخت ساخته بود و خواص خان و عیسی خان نیازی که با یکدیگر
 متفق بودند چون از معرکه عذان تاب شدند عیسی خان بدامن
 کوه در آمد و خواص خان با پانصد شش صد سوار گریخته بلاهور
 آمد (†) و اعلام خان و شمس خان نوحانی را بحکومت لاهور نامزد
 گردانید و زمانی که شمس خان بیسی گروهی لاهور بمهمی برآمده
 بود خواص خان با ششصد چهارصد سوار که هر سوار می مقاومت با
 فوجی توانستی کرد بعزم تسخیر لاهور آمده در باغ کامران میرزا
 فرود آمد و مردم لاهور قلعه بند شده تا آمدن شمس خان شهر را
 نگاهداشتند و خواص خان درختان بلند سفیدار و چنار آن باغ را از
 پای انداخته پی ساختن شاطور و زینده شده بود مسرعان خبر آوردند
 که رای حسین جلوانی و امرای دیگر سلیم‌شاهی با سپاهی سی هزار

(†) از اینجا تا - خواصخان سلامت - در یک نسخه و در دومی دیگر
 بدین اسلوب که - بلاهور آمده شهر را قتل کرد و متعاقب خبر
 تعاقب کردگان شدید و در همان روز از آب راوی گذشته و در
 نواحی موضع میانی یحیی جلوانی که عقب خواصخان نامزد شده
 بود رسید با آنکه خواصخان زخمی داشت خون از سنگها بدن بر بالای
 اسب گرفت و جنگی سردانه با یحیی کرده جانب نگر کوک النج •

هوار در نزدیکی لاهور رسیدند خواص خان بعد از گفتش با عیسی
 خان از هر محاصره برخاسته پنج شش گروه راه با استقبال رفته با
 پانصد سوار کار آزمای جنگی خود را بران صد آهنی زد و رای
 حسین مردم خود را گفته راه دهید تا این بالای سیاه از میان بدر
 رود او فوج سلیم شاهی را رخنه کرده باز از جانب حمله آورده
 بشوراند درین مرتبه زخمی بزنانوی او رسید و از اسب بزمین آمد
 و مخالفان او را آن قدرت نبود که خود را بدو رسانیده دستگیر سازند
 تا بالای چهار پائی برداشته او را ازان معرکه علانیه بدر بردند و رای
 حسین مردم خود را از تعاقب منع نمود و خواص خان بسلامت
 جانب نگرکوت و از آنجا بداسن کوه کمان رفت و مآل حال وی
 عنقریب بجای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و نیازیان
 طمع بر حکومت کشمیر بسته بغرب کشمیریان در پیغولها رفتند
 و مقیم زاویه عدم گشتند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی •
 در سنه اربع و خمسين و تسعمایه (۹۵۴) افغانی عثمان نام که
 هزاران خان دست او را بسببی قطع نموده بود روزی در گوالیار کمین
 کرده در سر راهی ضربتی بر هزاران خان انداخت و او زخمی شده
 بمنزل رفت و این معنی را حمل بر اغوای سلیم شاه نموده راه مالوه
 پیمود و سلیم شاه تعاقب او نموده تا ولایت بانس واله رفت و چون
 هزاران خان در میان زمینداران سرور^(۴) کم شد سلیم شاه عیسی خان
 سورا را با بیست هزار سوار در اوجین گذاشته پدای تخت رسید و

اسلیم شاه در اوایل سلطنت پنج پنج هزار سوار در سرکار های بزرگ
 هندوستان تعیین کرد از جمله مبارز خان پسر نظام حور را که همزاده
 و خسر پورگ اسلیم شاه بود و آخر سلطان محمد عدلی خطاب یافت
 در فواحی اجاون از سرکار منبل بیست هزاری ساخته گماشت تا
 خواص خان و دیگر امرا سردران ولایت نتوانند کشید و پابنده
 خبرگ را نایب او گردانید و همچنین در اوایل جلوس حکم کرده بود
 که در میدان هر دو سرای شیرشاهی که مفاصله یک گروهی راه بود سرای
 دیگر بهمان اسلوب سازند و مسجدی و مقبری و سقاییه آبی و طعام
 لنگری از خام و پخته برای هندو و مسلمان مهیا دارند و از جمله
 احکام او این بود که مدد معاش ایمنه جمیع ممالک محرومه
 هندوستان را که شیر شاه داده و مراها آبادان کرده و باغها ساخته
 بود نه تغذیر دهند و نه کم و بیش سازند دیگر آنکه پاتران را از امرائی
 که اکهاره داشتند و آن در هند مشهور است همه گرفتند و فیلان نیز
 هم چنان کشیده گرفت و غیر از ماده فیلی زبون لایق بارکشی با
 هیچ کسی نگذاشت و حکم کرده که مرا پرده مرخ خاصه او را باشد
 دیگر اینکه جمیع ولایت را خاصه خود ساخته و بر آئین و رسم
 دانی که شیر شاه ابداع کرده بود سپاهیان را زر نقد میدادند دیگر
 آنکه حکمنامها در اطراف ولایت بهر سرکاری نوشت که شامل جمیع
 معاملات و مهمات دینی و ملکی و مالی باشد و نقیر و قطمیر
 ضروری و بر بستهایی که سپاهی و رعیت و سوداگر و طوایف

مختلف را بکار آید و حکام را ملوک باید کرد در آن مندرج بود
خواه موافق شریعت باشد خواه نه و هیچ احتیاج نبود که در آن
باب رجوع بقاضی و مقتدی باید کرد و امرای پنج هزاری و ده هزاری
و بیست هزاری هر روز جمعه خیمه بلند هشت سرغه برپا کرده
کفش سلیم شاه را با ترکشی که بسرداران داده بود بر سر کرسی
میداشتند و نخست از همه سردار لشکر بعد از آن منصف که عبارت
از امین باشد و دیگران بترتیب سرفروغ آورده بآداب تمام هر کدام
بجایگاه معین می نشستند و دبیری می آمد و آن حکم نامه را که
به مقدار هشتاد بند کاغذ بود گما پیش مبوب و مفصل میخواند
و هر مسئله که اشکال میداشت بجمع شقوق و انواع در آن می
یافتند و بعمل در می آوردند و اگر فرضاً امیری از امرای خلاف آن
حکم میکرد دبیر صورت واقع را نوشته بدرگاه می فرستاد و مخالف
معاً با خیل و تبار خویش بهزا و جزا میدرید و این معامله تا
آخر زمان اسلیم شاه استمرار یافت و جامع این منتخب در سال
نهمصد و پنجاه و پنج (۹۵۵) خورد سال بود که در ولایت سجواره از
توابع بیانه با لشکر فرید تارن پنج هزاری همراه جد مادری خویش
علیه الرحمة رفت و این روش و طرح را دید و هم در سنه اربع
و خمهین و تصعمایه یا خمس (۹۵۵) و الله علم خواجه و یس
سروانی که بر سر اعظم همایون نامزد بود در حدود دهنکوگ با نیازیان
جنگ کرده شکست یافت و اعظم همایون قوت گرفته و تعاقب
نموده تا مهرزد آمد و اسلیم شاه لشکری گران بر سر بانگیان فرستاد
تا باز در همان حدود جنگ کردند و درین مرتبه نیز شکست

بر نیازیان افتاد و بعضی زنان نیازیان اسیر شدند و همه را در گوالیار
 فرستادند و اسلیم شاه ناموس آنها را شکست و بفواحش اردوی
 خود علم و سرپرده و اسباب حشمت نیازیان را که بدست افتاده
 بود داده و یکی را سعیدخان و دیگری را اعظم خان همایون و شهباز
 خان نامید و برین قیاس خطاب ها مقرر ساخت و نقاره ها بایشان
 بخشید تا وقت نوبت بر درهای خویش می نواختند و لوندان
 طبل ^(۲) علا میزدند و سگ فلکم می گفتند و این جماعه چون هر
 شب جماعه بدستور فواحش هند بهرام اسلیم شاه میرفتند و نقیبان
 و معرفان باواز بلند میگفتند که پادشاه هم نظر دولت که فلان خان
 نیازی و بهمان خان دعا میکند و این معنی بر طایفه افغانان که
 همه یک قبیله و یک جهت بودند بسیار گران می آمد و دلها
 از تنفر بسیار پیدا کرده بود و بعضی میگویند که خطاب های
 نیازیان و دادن علم و نقاره در مرتبه اول بود و الله اعلم و اعظم
 همایون که در مرتبه اخیر شکست یافت دیگر کمر نتوانست بست
 و جمعیت نیازیان از هم پاشیده روز بروز روی بانحطاط نهاد و
 نیازیان اول پناه بکهکریان در نواحی رهنداس برده کوهستانی را که
 متصل بولایت کشمیر هست ملجا و مقر خویش ساختند و اسلیم
 شاه از برای قمع ماده فساد ایشان با لشکرهای گران حرکت نموده
 و به پنجاب رسیده در میان کوهستان شمالی جای مضبوط و مستحکم
 اختیار کرده برای نگاه داشتن تهانه پنج قلعه بنیان نهاد مانکوت

و رشید کورت و نمیر آن و مدت دو سال طایفه افغانان دبونزان را
هانگ کشی و چونه کشی فرمود و از بس بدگمانی که در حق آن
طایفه داشت خاک مذمت و ادبار بر فرق ایشان پاشیده درین مدت
یک فلوس و جیتل نداد و جمعی را که ازین محنت خلاص یافتند
بر سر کهکرا ناسزد شده پیوسته جنگ و جدال با آنها میکردند و
و کهکرا عادی سر و شکل روزانه با افغانان مبارزه داشتند و شبها
بطریق دزدان به اردو درآمده هرگز می یافتند خواه زن خواه
مرد اصیل یا بنده برداشته می بردند و در حبس باقیچ و جوه نگاه
میداشتند و میفرودخفتند و افغانان خط به بینی کشیدند و برصوائی
تخلص آوردند و هیچکس را مجال عرض این احوال با سلیم شاه
نبود تا آنکه روزی شاه محمد فرمائی که از امرای ناسدار هزال و
خوش طبعان مشهورند و ندیم مخصوص گستاخ بود گفت که
پادشاهم دوش در خواب چنان دیدم که سه خریطه از آسمان
فرود آمد در یکی خاک و در یکی زرد در یکی کاغذ از آن جمله
خاک بر سر سپاهی افتاد و زر بخانه هندوان دندری رفت
و کاغذ بخزینة پادشاهی ماند سلیم شاه را این سخن خوش آمد
و وعده کرد که بعد از مراجعت بگوالیار محاسبان حساب
دوسالته سپاهیان نموده زر ادا نمایند از قضا آن حکم بعمل در
نیامد که در همان ایام اجل با وی دامت و گریبان شسته بود •

• بیت •

چاره من بکن امروز که سودی ندهد

نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهند

و مثال حال نیازیان بآن منجر شد که چون صورت ایشان شکست و بکشمیر برآمدند کشمیریان که در اصل سکار و غدار آمدند اول نیازیان را از راجوزی بفریب طمع در سلطنت طلب نمودند آخر زاهدبران ایشان بس خم زده احشام کشمیر را بپردادند بموجب اشارت اعلیای شاه سر راه بر ایشان گرفتند و تا آنکه زنان نیازیان نیز برای ننگ و ناهوس ترکش بسته و ازان جمله والده و حرم اعظم همایون بود که بکشمیریان جنگ کرده از هر طرف زیر ننگ باران پنهان شدند و یک تن جان بسلامت نبرد و می گویند که در عهد شیرشاه جماعه از افغانان قبیله مندبل را در دهنگوت نیازیان بعهده و قول طلبیده در هزار کس ایشان را بموجب فرموده شیرشاه بقتل رسانیده زن و بچه ایشان را علف تیغ گردانیده بودند و بعد از پنج سال همان آتش در کاسه ایشان بود و درین دار مکافات عزای اعمال خود دست بدست یافتند دران تنگناها و درها هر سه برادران را بقتل رسانیده سرهای ایشان را نزد سلیم شاه تحفه فرستادند و دختری نیز از آنجا برای او روانه گردانیدند و شمه ازین احوال در تاریخ کشمیر منقح ایراک یافته که بحسب تالیف مقدم و بحسب ترتیب موخر است و در زمانی که اسلیم شاه افواج بر سر کهکوران و جماعه جانوره که در جاهای مستحکم بزرگوار آب بهت تحصن بسته بودند نامزد ساخته خود بعمارک قلعه مال گره اشتغال داشت و کامران میرزا بعد از جنگ های بسیار

محمد همایون پادشاه از کابل فرار نموده پناه بسلیم شاه آورد تا با او
 که او کوه می دهد و بقوت آن کابل را بگیرد و آب رفته بجوی باز آید
 و اسلیم شاه بعد امتناع این خبر از تمامی لشکر خویش ^(۲) هلموی
 بقال مشهور را که درین ایام بتقریب سعایت و کفایت از شکنگی
 بازار بدرجه اعتبار رسیده بود انتخاب نموده با جمعی دیگر از
 افغانان در نواحی رهناس باستقبال میرزا فرستاد و اگرچه اسلیم
 شاه این معنی را در زعم خویش بتقریب نا اعتمادی ^(۳) برطایفه
 افغانان و اعتماد تمام بر هلمون باعث مزید اعتبار میرزا
 تصور کرده بود اما میرزا این ادا را سهل شمرده از قبیل اول
 خم دردی دانسته از آمدن خویش پشیمان شد

• ع •

الآن قد ندمت ولا ینفع الندم

و باوجود این هم اعتقاد میرزا آن بود که شاید اسلیم شاه تلافی نموده
 در وقت ملاقات بشرايط تعظیم و اکرام قیام نموده پیش خواهد آمد او
 خود روز بارعام در مقام جبروت درآمده و بر تخت فرعونیت و شادانیت
 نشسته به سرمهت خان افغان داؤد زئی که منصب باربکی
 داشت درمود تا میرزا را مانند نوکران اهاد الناس به تعظیمات
 رسمی امر کرد و کورنش داد و آن مرد از روی نا آدمی گری بزور
 قفای میرزا گرفته چند مرتبه بفریاد بلند گفت که پادشاه نظر
 دولت که کامران مقدم زاده کابل دعا میکند و اسلیم شاه بعد از
 تغافل بسیار نگاهی تکبر آمیز بجانب میرزا کرده خوش آمدی

پذفاق گفت و در نزدیکی سرپرده خویش خیمه و شامیانه برای
 میرزا نصب فرموده اچپی و هرپائی و کذینکی و خواجه سرائی
 بجهت جامعوی احوال بمیرزا بخشید و گه گاهی میرزا را طلبیده
 مشاعره میکرد و صحبت بذخوشی میگذاشت و میرزا ازان تکلفات
 و تواضعات بهیچان آموخته از عمر و زندگی بیزار گشت و فرصت
 بجهت فرار می جست و افغانان باومی بزبان هندی هزلی
 میکردند و چون بدربار می آمد میگفتند ^(۴) سورو می آید و میرزا
 از یکی مقربان بحضور سلیم شاه پرسید که سورو کرا میگویند او
 گفت مردی عظیم الشان را میگویند میرزا گفت برین تقدیر سلیم شاه
 خوش سورو باشد و شیر شاه ازان هم خوشتر بود و سلیم شاه حکم
 کرد که دیگر این لفظ نگویند و مطایبه به میرزا نکنند تا روزی
 سلیم شاه از میرزا شعری طلبید میرزا در بدیهه این
 مطلع خواند

گردش گردون گردان گردانرا گرد کرد

یرمه اهل تمیزان ناقصانرا مرد کرد

سلیم شاه فحوا می کلام را دانسته و این ادا را فرو برده بموکلان پنهانی
 حکم فرمود تا میرزا را چشم بزد نگاه دارند و میرزا بوسیله زمین
 داران با راجه از راههای کوهی سخن کرده او را بوعدها امیدوار
 ساخته برین آورد تا اسپ داک چوکی بکنار آب چناب بستند و
 و شبی چادری بر سر کشیده از سرپرده بیرون رفت و نگاهبانان خیال